

# آرزوی قطعه سرمشقی

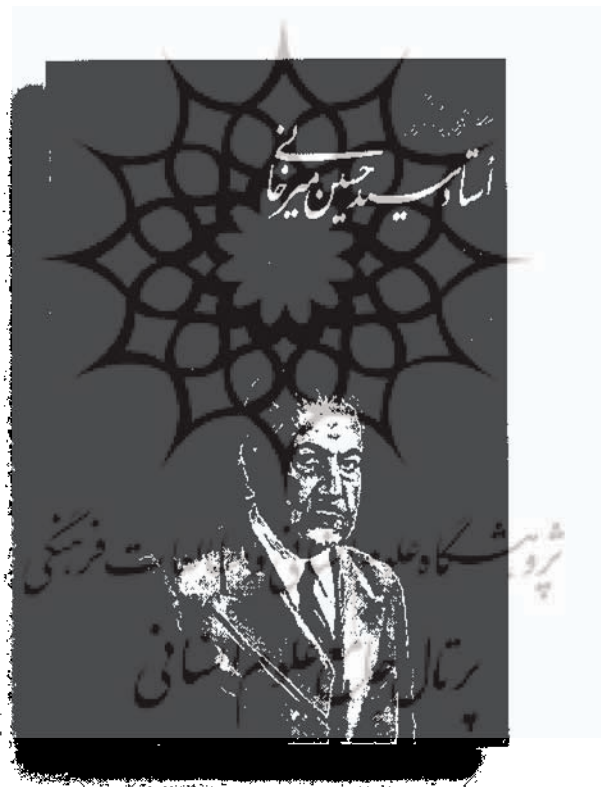
● سید علیرضا میرعلی نقی

■ مروری بر زندگی استاد سید حسین میرخانی (همراه با آثار و نوشته‌هایی از سی و شش استاد خوشنویس معاصر)

■ به کوشش اشرف‌السادات میرخانی

■ تهران، انتشارات فرهنگان، ۱۳۷۷

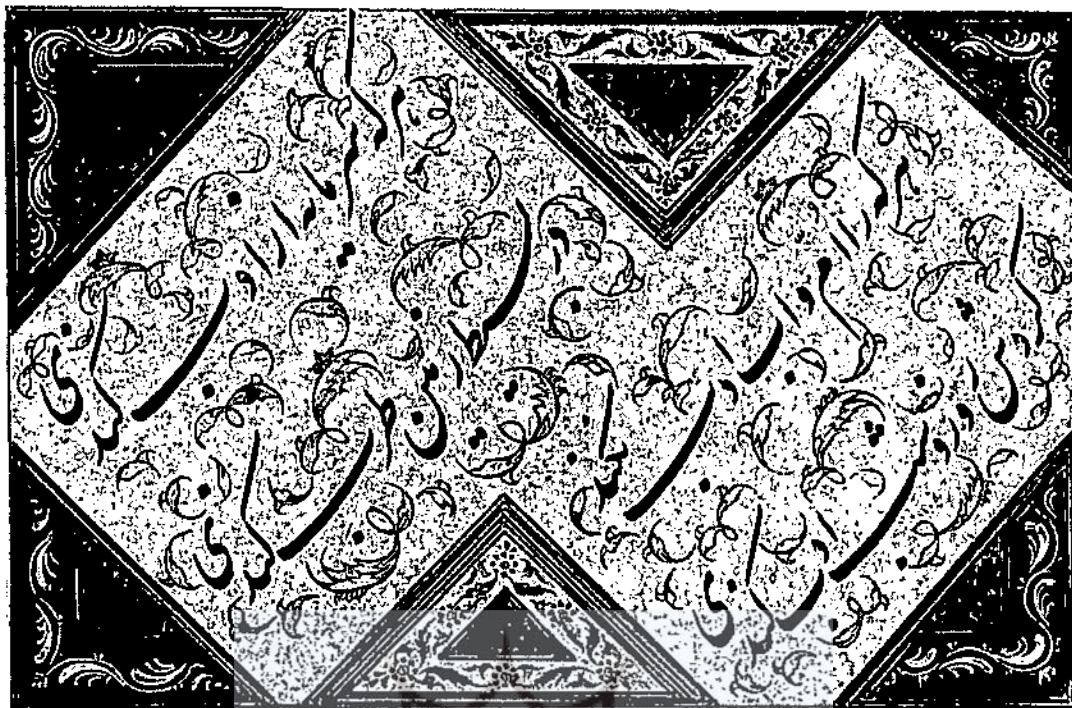
■ ۲۸۰ ص. مصور



بلندمرتبه و محرمان خلوت اُنس او ندیدند، برای خود دلایلی داشت که کمانچه نوازی را، حتی در همان حد خصوصی کنار بگذارد. او به فکر رستگاری خویش بود و لزومی نمی‌دید که به فکر نجات فن فراموش شده کمانچه‌نوازی در موسیقی باشد. فن ظریف و زیبایی که تنها حسین خان یاحقی و اصغر بهاری از آن بهره داشتند. سید حسین به دخترش گفته بود: «اگر می‌خواهی به چیزی افتخار کنی به قرآنهای من افتخار کن نه به سازم.» این حالت مرد هنرمندی بود که یک نفس بدون یاد خدا و اهل بیت نیست و یک خط کمان

میرزایی می‌توانست بالقوه فراهم باشد، برایم گفت ولی بنده حقیر نه وقتش را داشتیم و نه پولش را و نه خوشنویسی کار تخصصی من است. از صدای کمانچه ضبط شده استاد میرخانی نیز حدود بیست دقیقه‌ای شنیده‌ام و با حالتی نیمی تحسین و نیمی افسوس، از آن پنجه کمانکش و انگشت خوشنویس یاد کرده‌ام. دریغ که سید حسین در هفتاد و دو سالگی از نعمت بینایی محروم شد و دریغ که سالها قبل از آن، کمانچه را کنار گذاشت. این مرد مقدس و متدین که صفیر کمانچه و صدای گریه خالصانه‌اش را جز چند نفر استادان

سال گذشته، یکی از دوستان جوان، آقای میربابک قریشی که در مشهد زندگی می‌کند، اطلاع داد که دختر استاد سید حسین میرخانی (۱۳۶۱-۱۳۸۶) خوشنویس مشهور معاصر و کاتب قرآن کریم، دچار ناراحتی بینایی‌اند و برای معالجه در تکاپو، و برآنند که یادنامه‌ای از پدر تهیه کنند و نیز می‌توانند قطعاتی از مایملک هنری پدر از قبیل قلم‌های نی، سرمشقها و... حتی کمانچه دست ایشان را به علاقمندان محرم، نشان بدهند. آقای قریشی از امکانات دیگری که ظاهراً در مشهد با ملاقات خانم میرخانی و همسرشان آقای



خارج از اصول موسیقی و بیرون از معنویت عمیق آن نکشید. دیگران را حال چون است؟ و حالا، یادنامه‌ای برای او تدارک دیده شده است. به یاد نمی‌آورم تا به امروز درباره هنرمندی خوشنویس، یادنامه‌ای تهیه شده باشد. و یا اگر شده، به این زیبایی و این حد مجلل باشد. غلط چاپی در کتاب دیده نمی‌شود (و یا اگر هست بنده ندیدم)، کیفیت چاپ تابلوهای رنگی روی کاغذ براق، در حد مطلوب است، ترتیب‌بندی مطالب، نسبتاً درست و دارای توالی منطقی است و در نهایت، این کتاب به حدی است که آبروی استاد بزرگ خوشنویسی را حفظ کند.

سیدحسین و سیدحسن میرخانی، دو «برادر، فرزندان آقا سیدمرتضی برغانی تالیانی، روحانی خوشنویسی دوره قاجارند که خط را از پدرآموخته و هر کدام با شیوه و شیرینی و «لحن» ویژه خود کتابت کرده‌اند. گذشته از مرتبه بلند استادی، اخلاق عالی انسانی و ایمان عمیق مذهبی و عرفان و توکل و رضا به رضای خداوندی. از جبین درخشان این دو بردار ساطع بود. این‌ها از نسلی بودند که ادب درس و ادب نفس را با همدیگر داشتند. در این جا دریغ می‌آید که از سیدحسن میرخانی یادی نکنم. او به موسیقی‌شناسی اشتهار ندارد، و در خوشنویسی، همپای برادر است و طرفداران شیوه او، برای وی از جحیت قائلند. اگرچه عالم هنر عالم مقایسه نیست. هر چه سیدحسین اهل خضوع و نرمش و فروتنی و حلم و به اصطلاح: «جمالی» و اهل تضرع و زاری بود، سیدحسن، دارای صلابت و سکوت و عتاب پدران استادی و به اصطلاح: «جلالی» بود. زندگی و کار این دو برادر، شباهتی عجیب دارد به

زندگی و کار دو برادر هنرمند از صلب اقبالی اکبر فراهانی موسیقیدان دوره ناصری و پدر ردیف موسیقی ایرانی. به نظر می‌رسد که اخلاق و شیوه آقا سیدحسین شبیه میرزا عبدالله (استاد سه تار و تدوین‌کننده ردیف و معلم بزرگ) بود و اخلاق و شیوه آقا سیدحسن، شبیه میرزا حسینقلی (استاد تار و آموزگار توانای تار نوازان نسل بعد). خدای عز و جل جملگی بیامرزد.

در این یادداشت بر آن نیستیم که بگوییم یادنامه استاد میرخانی چه چیز دارد. مایلیم بنویسیم که چه چیز ندارد. اولاً باید با تلخی اعتراف کنیم که ما هنوز در ایران، پژوهشگر تخصصی خوشنویسی نداریم. یعنی کسی که هم قریحه خوشنویسی داشته باشد، هم استاد خوب و مجرب دیده و خود ریاضت کشیده و به میدادی ویژه سواد بصری در هنرهای سنتی، نیک آشنا بوده و با موشکافی میانی سازنده آن را دریافته باشد.

این فقط وضعیت خط و خوشنویسی نیست. موسیقی «سنتی» و هنر نقاشی قدیم (که به غلط بدان «نگارگری» و یا مینیاتور می‌گویند) و هنرهای سایر اصطلاحات و مفاهیم قدیمی از این دست نیز چنین وضعی را دارد. البته فرنگی‌ها بیکار ننشسته‌اند و نخواهند نشست. این مائیم که بیکار نشسته‌ایم تا از روی دست تحقیقات آنها کپی کنیم و به نام خود به ثبت برسانیم. کما این‌که در موسیقی - که مشغله حقیر صاحب این قلم است نپخته‌خواری‌هایی مشاهده می‌شود. محقق نمایان شریف و «بسیار زحمتکش ما از روی دست مستشرق اروپایی، مشق می‌نویسند و نمی‌دانند که اگر آن مرد فرنگی به اسباب پژوهش و امکانات مادی و روش تحقیق مجهز است، نقص بزرگ

چاره‌ناپذیری دارد و آن، «بی‌ارتباط بودن ناخودآگاه» او به متن و بطن این هنرهاست. روش تحقیق به این کار می‌آید که دریافته‌های شهودی را نظام دهد و تسلسل معنایی آنها را در سطحی‌ترین ظواهرش مدون کند؛ و درک هنرهای ایرانی ما همیشه از درک بطن و باطن شروع می‌شود. و به فرم بیرونی آن می‌رسد؛ و برعکس این قضیه، صادق نیست، در هنرهای قدیم ایرانی، تحلیل فرم و ساختمان ظاهری، کمتر راهی به درک هنری مربوطه دارد.

با تمام این حرف‌ها، ما نمی‌توانیم پراکاهی ارزش پژوهش‌های شبانه‌روزی محققان فرنگی را با آن دقت‌های حیرت‌آور، نفی کنیم و به ته مانده شهود کور و غریزی و خامی، دل خوش کنیم که نه تنها یار شاطر نیست، بلکه یار خاطر است. چرا که این شهود ارثی و قدیمی در پنجاه سال گذشته از سرچشمه حقیقت و معنویت خود دور شده و به صورت راکدی درآمده که دیگر نمی‌توان با اطمینان از آن گفت سهل است، دوری و ترک اولی است. شاهد مثال آن، تمثال بی‌مثال بی‌زوالی خطوط نظرگیر و تأمل زای سی و شش نفر از اساتیدی است که اکثرشان از شاگردی محضر استاد میرخانی سر فخر به آسمان می‌سایند و یک لایه الفاظ پر تعارف را که از روی نوشته‌شان کنار بزنی، می‌بینی که گویی هر کدام از آنها فقط خود را قبول دارد و بس، و معتقدند «همین است سخندانی و زیبایی را». بدون مجامله، اگر از خط و خوشنویسی دو سه نفر که تا حدی بوی استاد و رایحه هنر اصیل و صحیح قدیمی را دارند، بگذریم، مابقی خطوط، نمونه‌های آشکاری است از شیوه «چگونه نوشتن و این شیوه مرضیه بازار پرونق



برای کسی که جویای هنر مرصع و گوهرین او باشد، این ۲۸۰ صفحه مجلل و رنگین، برهوتی بیش نیست؛ و به قدری پر از سوه تفاهم است که می توان عطایش را به لقایش بخشید.

گمان نمی کنم روح پاک و بزرگوار استاد سید حسین میرخانی طالب چنین تجلیلی بوده باشد. اگر او به فکر جاودان کردن یاد خود می بود، خود بهتر می دانست چه کند - او خود نما نبود، هنرمند بود. هنرمند ایرانی می تواند حتی بدون این که نام خود را بر یک تخته سنگ بگذارد، دنیا را وداع کند و حتی امضایش را پای کارش نگذارد. ولی تمام روح و خون و حال خود را در پیچ و خم کارش، جاری کند. مثل آرش، گمان را بکشد، جان در تیر بگذارد و خود نقش بر زمین و مسافر خاک تیره شود. شاید سید حسین دوستر داشت که او را از طریق هنرش بشناسند و آن حال گرم و عجیب و خاضع و افتاده و لطیف را، بی واسطه از پیچ و خم خط نگارینش درک کنند. این جاست که به اولی سخن و سخن اول باز می گردیم. درک هنر سنتی، حتی در مقام تقلید، «راه باید مرد خدا و درد باشد مرد سوز و مرد باید گام زن» آن خوشنویس گمنام جوانی که در آن سوز سرمای زمستان از رختخواب گرم جدا شده و به مزار سید حسین آمده و خلوتی ساخته بود تا از یاطن او مدد بگیرد، بسیار سزاوارتر است به شاگردی استاد (نگ به ص ۲۸۰ کتاب)، تا کسانی که حضور جسمانیشان در کنار او را بهانه برای تفاخر ظاهراً متواضعانه قرار داده اند، و خطشان گواهی می دهد که چند سال نوری از منظومه هنر استادان قدیم و فضای معنوی خوشنویسی و خوشنویسان اصلی دورند. □

ارجح است! بعضی تا ده صفحه را هم پر کرده اند. از نثر و شعر کلاسیک شعر نو و قطعه نویسی و کتابت و... و قدم رنجه نکرده اند سرمشقی از استاد را بگذارند تا لا اقل «آرزوی قطعه سرمشقی» برای محققان فردا نماند. آخر هر کدام از این قلم به دستان که ناز بر فلک و حکم پر ستاره می کنند و برعکس استادشان، وقت کتابت برای مدتها بعد می دهند و نرخ بالا دارند، سالیان سال نزد استاد میرخانی و سایر اساتید مشق کرده اند، سرمشقهها و قطعهها و کتابت ها و حتی سیاه مشقهها از او دارند. چه می شد اگر هر کدام یک صفحه، فقط یک صفحه از یادگارهایشان را امانت می دادند. که در کنار کلک نگارینشان چاپ شود؟ چرا این کار را نکرده و نمی کنند و نخواهند کرد؟ به نظرم، علت این عمل، غیر از خست و خویشتن خواهی ای که نزد اکثر آرباب هنر و مدعیان میراث داری هنرهای ایرانی رایج است «علل روانشناختی فردی و اجتماعی هنرمند ایرانی هم دخیل است که بحث آن نه در ظرفیت این یادداشت است و نه به صلاح.

در تمام این کتاب قطع بزرگ ۲۸۰ صفحه ای، شاید روی هم رفته ده صفحه از قلم ریخته های استاد میرخانی نیست. این کتاب؛ با همه صفا و صمیمیت و با همه احساسات فوق العاده ای که صبیحه استاد - خانم اشرف السادات میرخانی - در آن خرج کرده اند، شاید بر یاد و نام استاد سید حسین میرخانی خدمت کرده باشد، ولی به هنر خوشنویسی خدمت نکرده و انشاءالله جفا نورزیده باشد. برای کسی که جویای حال و عواطف انسانی و نوع پروری و ایمان عمیق مذهبی و حالات لطیف عرفانی و شعور درخشان و روح بلند استاد میرخانی باشد، این بهترین منبع و مأخذ است، ولی

خوشنویسی در بیست سال اخیر است. کتابت های سفارشی و بی محتوا، سری کاری و سریالی نویسی، بی اعتنایی بر آن فضای معنوی و حال روحی که به زحمت ریاضت به دست می آمد و کار خوشنویس قدیمی را جان و روان می داد، «گرافیکی» کردن خط (یا به قول استاد میرخانی: سرخاب و سفیداب زدن به خط)، بدعت های پوچ و بی پایه ای که متأسفانه بیست سال اخیر به جای سنت نشسته و نمایندگان این حرکات «نو»، تنی چند از سپید مویان کاروان شعر و موسیقی و خوشنویسی و نقاشی و فرش بافی ما، که طلا به داران این کاروان رو به ترکستان هستند، همه و همه و همه، وضعی را پدید آورده که بیشتر شبیه مراسم تدفین و تشییع غیر محترمانه هنر و هنرمند سنتی است؛ نه رونق بازار آن، و بر ما مباد چنین اکل میته، که نتیجه نیکویی ندارد. یک باره به خاک سپردن هنر و هنرمند سنتی کاری است علیحده از این کاری که در این بیست تا چهل سال اخیر داریم انجام می دهیم، و آن کار شریف تر است تا این.

کتاب یادنامه استاد میرخانی، نمایشگاهی است از «شبه خط نویسی» و گاه «ناخوشنویسی» هایی که اگر استاد سید حسین دیده بود، سکوت می کرد و سرمشقی دیگر می داد با حلم و مهربانی و درددل و سکوت، و شاید اگر سید حسن می دید، شاگرد را می راند که می دید «با وی خبری نیست». هر کدام از آقایان هنرمند، از پنج سال الی چهل سال، دوست و شاگرد استاد سید حسین بوده اند، کتاب را نمایشگاه خصوصی آثار خود و میدان جولان خاطرات عمر هنری خود فرض کرده اند. بسیاری مرتکب شعر هم شده اند، که عده ای معتقدند شعرشان به از خطشان است و گویندگان بر آنند که خیر، خطشان